

توفیق چگونه «توفیق» شد؟

«سخنی کز دل برآمده بود، لاجرم بر دل‌ها نشست»

عباس توفیق

فرهنگ‌نشرنو
با همکاری نشر آسیم
تهران- ۱۳۹۷

«من الله التوفيق و عليه التكلان»

«من الله توفيق» یعنی خداست

که در راه حق یاور و یار ماست



جهان با این فراخی تنگات آید
تو نام خود ببینی تنگات آید

باباطاهر

مکن کاری که بر پا سنگات آید
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند



تربیتنا

چون سخن است با شیرین زبانی حکایت سرگرم آن سالن کدوانی
«هر که نامُخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار»
رودکی بزرگ





چون نخست‌بازین نانی عایت کریم آن سان کردانی

توفیق چگونه «توفیق» شد؟

تاریخ فکاهی معاصر ایران
(توفیق، مجلس، هیأت حاکمه، علم، هویدا، شاه)

داستان توفیق



فهرست



۲۱	پیش‌گفتار
۲۵	توفیق چگونه توفیق شد؟
۳۵	روش توفیق
۳۷	فکاهه و طنز در جامعه ما و در جوامع دیگر
۴۰	توفیق و مقلق
۴۵	توفیق و سنت و مدرنیته
۴۷	تشخیص درست و ثبات قدم توفیق
۴۹	«کاراکتر»هایی که توفیق خلق کرد
۵۷	بخش اول: توفیق و علم - رام کردن صدراعظم سرکش!..
۵۹	لو دادن وجود سانسور
۶۵	هنرِ درنوردیدن سانسور
۷۱	یکی از پرفروش‌ترین و پر سر و صداترین کاریکاتورهای توفیق
۷۷	رام شدن صدراعظم سرکش!..
۸۲	آخرین کلنگ!..
۸۴	مؤثرترین کلنگ را کاکا توفیق زد!..
۸۹	رسول پرویزی که بود؟
۹۳	اثر «متلک‌های توفیق» بر روی «صدراعظم کلنگی»!
۹۹	رسالت هنرمند
	بخش دوم: روزنامه توفیق و بارزترین دست‌آورد انقلاب مشروطیت:
۱۱۵	«مجلس شورای ملی»
۱۱۷	مجلس فاتحه مشروطیت!
۱۲۰	مجلس آزادگان و آزادمردان

- ۱۲۰ چگونه کاراکتر «فسنجون» خلق شد؟
- ۱۲۸ کتاب «فسنجون نامه»!
- ۱۲۹ سه تفنگدار توفیقی مجلس ۲۱
- ۱۳۲ «فسنجون» و «هابی‌بی» و «اوس عباس» در اوج شهرت!
- ۱۳۴ این انصاف نبود
- ۱۳۷ نام «فسنجون» جاودانه شد!
- ۱۴۰ مجلس ۲۲
- ۱۵۴ سمبول‌های جدیدی که توفیق برای مجلس ۲۲ درست کرد: «آمیرزا...!»
- ۱۵۸ جانشین «فسنجون»: «بادمجون»!
- ۱۶۰ سه تفنگدار توفیقی مجلس ۲۲!
- ۱۶۴ حقوق نمایندگان
- ۱۶۵ سخنرانی وکلا درباره «حقوق بشر»!
- ۱۶۷ یک دیگر از شاهکارهای کاریکاتوری توفیق: آسانسورچی جهنم!
- ۱۶۹ از علی آموز اخلاص عمل
- ۱۷۱ قدر مطبوعات طنزآمیز در جهان ... و در ایران!
- ۱۷۴ ... و اما: رئیس و نایب‌رئیس مجلس: مشکل اداره مجلس در روزهای سه‌شنبه!
- ۱۷۶ «اونکه رژیم داردش...!»
- ۱۷۷ «مجلس» تمام گشت و به آخر رسید کار - ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم!
- بخش سوم: توفیق و مسئله ایاب و ذهاب مردم**
- ۱۸۳ «شرکت زائد!»
- ۱۸۶ «در راه خدمت به مردم»!
- ۱۸۹ نفرین‌نامه مسافر تهرانی!
- ۱۹۲ در ادامه «خدمت به مردم»!
- ۲۰۱ ستایش تبه‌کار
- ۲۰۶ مجلس و قضیه شرکت واحد
- ۲۱۳ تشکیل مجدد «بازرسی شاهنشاهی»
- ۲۲۳ حمایت از متهمین در حزب و مجلس!
- ۲۲۵ گزارش خصوصی از جریان محاکمه متهمان شرکت زائد
- ۲۳۱ اثر خردکننده انتقاد «توفیق»
- ۲۳۳ متأسفانه باز پیش‌بینی توفیق درست از آب در آمد
- ۲۳۵ یکی از تندترین داستان‌های توفیق
- ۲۳۸ «صد رحمت به کفن دزد اولی»!
- ۲۳۹ باز هم عبرت نگرفتند

- ۲۴۳ **بخش چهارم: توفیق ... و شاه**
 ۲۴۴ شاه... و شوخی
 ۲۵۱ تأثیرات احتمالی انتقادهای توفیق در سطوح بالا
 ۲۵۲ خرابی آسفالت خیابان‌ها ... و شاه
 ۲۶۵ احزاب بله قربان گو و شاه
 ۲۶۷ به حساب نیاوردن مردم ... و شاه، شهبانو و علم
 ۲۶۹ ضررهای مضاعف
 ۲۷۲ عدم آگاهی از افکار عمومی
 ۲۷۳ اطلاعاتی فراوان ولی: نه چندان معتبر ... نه چندان به درد بخور
 ۲۷۴ عَلم: «مرکز سنجش افکار عمومی شاه»!
 ۲۷۶ «دفتر نارضایتی‌های مردم»
 ۲۷۸ در مهمانی ناهار رئیس «ایفوپ» فرانسه
 ۲۸۱ تاوان سنگین عدم آگاهی از افکار عمومی
- ۲۸۳ **بخش پنجم: «قربان از همون منفی‌بافی‌های همیشگی‌شون!»**
 ۲۸۴ آیا «توفیق» منفی‌بافی می‌کرد؟
 ۲۸۴ درمورد گرانی
 ۲۹۰ درباره نبود آزادی و دموکراسی
 ۲۹۰ این، گفته‌های خود مقامات رژیم است
 ۲۹۳ بیله دیگ، بیله چغندر!
 ۲۹۵ حمایت از بالا بردن درآمد ایران از نفت و «اوپک»
 ۳۱۲ حمایت از اصلاحات ارضی
 ۳۱۶ حمایت از داشتن صنایع سنگین، تولیدات داخلی، ذوب‌آهن، تراکتورسازی و غیره
 ۳۱۸ توفیق فقط منتقد دولت نبود، از بسیاری از خلیقات بد مردم هم انتقاد می‌کرد
 ۳۱۸ همکاری و همیاری اجتماعی نداشتن مردم
 ۳۱۹ غرب‌زدگی
 ۳۲۷ ایمان‌های قلبی
 ۳۲۷ مبارزه علیه بیماری‌های اجتماعی
 ۳۲۸ حزب خران
 ۳۳۶ نخستین حواریون!
 ۳۴۱ حمله به «حزب خران» در «مجلس شورای ملی»...!
 ۳۴۲ انتقاد از اصناف مختلف مردم
 ۳۴۶ رد اعتقادات غلط مردم
 ۳۴۷ توفیق از اخلاق و رفتار سیاسی مردم هم انتقاد می‌کرد
 ۳۴۸ ملت خفته!..
 ۳۴۹ فروش سرنوشت خود!!

- بی‌غیرت!.. ۳۵۱
- انتقاد: هم از ظالم - و هم از مظلوم ۳۵۳
- آدم محتاط...! ۳۵۴
- اعقاب رستم!.. ۳۵۷
- ملتِ «روغن نباتی خور»!... ۳۵۸
- تعریف «علمی - طنزآمیز» جامعه ایران ۳۶۵
- انتقاد از نقص درک سیاسی و اجتماعی مردم ۳۶۶
- حقیقت بالاتر از هرچیز ۳۶۶
- ملتِ «کنارِ گود نشین»! ۳۶۷
- بخش ششم: توفیق در اوج محبوبیت و موفقیت**
- توفیق در اوج محبوبیت ۳۶۹
- توفیق در اوج موفقیت ۳۷۵
- انتشار «ماهنامه توفیق» ۳۷۵
- انتشار «سالنامه توفیق» ۳۷۵
- انتشار «کتاب توفیق» ۳۷۵
- بنیاد «مؤسسه توفیق» ۳۷۵
- انتشار «کارت تریک توفیق» ۳۷۶
- انتشار «آلبوم توفیق» ۳۷۶
- چاپ «توفیق هوایی» ۳۷۶
- تأسیس «کلاس کاریکاتور توفیق» ۳۷۶
- تأسیس «کلاس روزنامه‌نگاری فکاهی و طنزآمیز» ۳۷۷
- توفیق با یک‌صد نفر شاعر و نویسنده و کاریکاتوریست ۳۷۷
- توفیق در سه ساختمان ۳۷۷
- «سالنامه سیاسی توفیق» و «توفیق به زبان انگلیسی» ۳۷۷
- ساختن «مجسمه کاکاتوفیق» ۳۷۷
- پیشنهاد ساختن و نصب مجسمه بزرگان طنز ایران ۳۷۸
- چاپ «تمبر توفیق» ۳۷۸
- تهیه «پرچم توفیق» ۳۷۸
- کتاب «توفیق و مردم» ۳۷۸
- کله «کاکاتوفیق» به صورت سنجاق سینه ۳۷۸
- «کارناوال توفیق» ۳۷۹
- پیشنهاد «روز خنده» ۳۷۹
- درست کردن «موزه توفیق» ۳۷۹
- «باشگاه خوانندگان توفیق» ۳۷۹
- روابط توفیق با مطبوعات طنزآمیز جهان ۳۷۹

- ۳۸۰ کاریکاتورهای توفیق در اوج
- ۳۸۲ قدرت قلم توفیق: یک بانک تازه تأسیس گمنام در اوج شهرت ...
- ۳۸۳ کاریکاتورهای توفیق و کاریکاتورهای جهان
- ۳۸۴ «توفیق» و مجله «مد»
- ۳۸۵ برندگان جوایز جهانی کاریکاتور
- ۳۸۶ «توفیق» و روزنامه «بیلد» آلمان
- ۳۸۸ «توفیق» و روزنامه «لوموند» فرانسه
- ۳۹۰ «توفیق» و روزنامه‌های لبنان
- ۳۹۳ «توفیق» و پرتیراژترین روزنامه آمریکا
- ۳۹۵ «توفیق» و مجله «نیویورکر» آمریکا
- ۴۰۳ سابقه روابط توفیق با مطبوعات طنزآمیز جهان
- ۴۰۹ پایه‌گذاری نخستین روزنامه فکاهی و طنزآمیز در افغانستان
- ۴۲۳ «تلاش دیگر» این بار در سوئد
- ۴۲۶ تلاش برای تشکیل «اتحادیه مطبوعات طنزآمیز جهان»
- ۴۲۸ دنیای نیشخند: معرفی مجله «مد» آمریکا
- ۴۳۲ خوانندگان ما توقع‌شان از ما زیاد است!! معرفی مجله «کروکودیل» روسیه
- ۴۳۶ معرفی کوچک‌ترین روزنامه طنزآمیز جهان: «ترجمان»
- ۴۳۶ معرفی قدرتمندترین روزنامه طنزآمیز جهان «لو کانار آن‌شنه»
- ۴۴۲ پیشنهاد تأسیس «اتحادیه مطبوعات طنزآمیز جهان»
- ۴۴۳ برنامه‌های «جشن نیم قرن انتشار توفیق»
- ۴۴۷ **بخش هفتم: مندرجات آخرین شماره‌های توفیق**
- ۴۴۸ تزلزل دولت‌ها: همزاد سانسور
- ۴۴۹ انتخابات دوره بیست و سوم مجلس
- ۴۷۱ دومین کنگره حزب ایران نوین
- ۴۷۶ سانسور احمقانه!
- ۴۷۷ ایمان اعضای حزب پرافتخار!..
- ۴۷۹ توقیف ماقبل آخر توفیق
- ۴۸۲ آخرین شماره منتشر شده توفیق
- ۴۹۱ **بخش هشتم: چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟...**
- ۴۹۲ آنچه در زمان انتشار توفیق درباره‌اش نوشتند
- ۴۹۲ همان مقام شامخ عبید - محمد قاضی
- ۴۹۲ با ظرافت و خطر یک بندباز - جهانگیر بهروز
- ۴۹۲ تو «عبید» زمانه مایی - ابراهیم ناعم
- ۴۹۳ نمی‌شود خریدش، بزرگترین افتخار است - آیت‌الله صدر بلاغی

- ۴۹۳ زبان مردان آزاده و زنان شرافتمند - سبحانی
- ۴۹۳ آئینه تمام‌ها - شهاب فردوس
- ۴۹۳ توفیق بخت - کمال اجتماعی
- ۴۹۴ بهترین نشریه موجود - دکتر چهارزی
- ۴۹۴ این منتهای استادی و هنرمندی است - دکتر اصلان ضرابی
- ۴۹۴ نشریاتی در سطح جهانی - دکتر عباسقلی خواجه نوری
- ۴۹۵ این معجزه‌گر غم‌زدا - دکتر رحمت‌الله اشراقی
- ۴۹۵ از بدو طفولیت - دکتر مرتضی مشایخی
- ۴۹۵ توفیق: «کانار آن‌شنه»ی ایران - دکتر علی اقبالی
- ۴۹۵ در دنیا: از بهترین‌ها - عاکفه آمان‌پور
- ۴۹۶ نیم قرن گفت و جز از مردم نگفتن - دکتر علی شریعتی
- ۴۹۷ با نهایت شهامت - دکتر ضیاءالدین ابوالضیا
- ۴۹۷ روزنامه‌ای بسیار ارزنده - دکتر منوچهر طراز
- ۴۹۷ هر هفته منتظر روز انتشار - محمد وهاب‌زاده
- ۴۹۷ هم کدخدا، هم پدربزرگ و هم ریش‌سفید محله - نوری
- ۴۹۸ نیم قرن مبارزه، در چنین محیط پرشر و شور - استاد باغچه‌بان
- ۴۹۸ توفیق، زبان حق‌گوی مردم ایران - استاد جمالزاده
- ۴۹۹ توفیق بیش از امکانات زمانی و مکانی - استاد پژمان بختیاری
- ۴۹۹ توفیق توفیقی یافته‌است - استاد گل گلاب
- ۵۰۰ کاکاتوفیق خیر محض است - استاد حبیب یغمائی
- ۵۰۰ در نوع خود بی‌نظیر - استاد جلال‌الدین همائی
- ۵۰۰ «پیکارنامه توفیق» - حسین شاه زیدی
- ۵۰۰ «در محضر استاد» - استاد ضیاءالدین سجادی
- ۵۰۱ خدمت گران‌قدر به فولکور ما - استاد محمد پروین گنابادی
- ۵۰۱ یک تنه در میدان مبارزه - استاد محمدجعفر محبوب
- ۵۰۲ پیکار توفیق را هرگز فراموش نخواهندکرد - استاد عبدالحسین زرین‌کوب
- ۵۰۲ اعتباری برابر با «پانچ» انگلستان - استاد مسعود فرزاد
- ۵۰۲ یادآور مهم‌ترین مطبوعات طنزآمیز جهان - استاد دکتر غلامحسین یوسفی
- ۵۰۳ «مجله فکاهی مردم ایران» - حمید مصدق
- ۵۰۴ گزارشگر راستین - دکتر غلامحسین صدیقی
- ۵۰۴ روزنامه‌ای ملی و محبوب و متعلق به مردم - جهان پهلوان غلامرضا تختی
- ۵۰۴ از مردم، با مردم و در میان مردم - سید ضیاءالدین طباطبایی
- ۵۰۴ هفته‌نامه هزل‌آمیز اما بسیار جدی عصر ما - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب
- ۵۰۴ «مُنقدی صالح» و «راهنمایی صدیق» - امیرعباس هویدا؛ نخست‌وزیر
- ۵۰۴ نظر توقیف‌کننده توفیق - نخست‌وزیر؛ امیرعباس هویدا
- ۵۰۵ طنز برتر روزنامه توفیق - پروفیسور بومون

- ۵۰۵ روزنامه توفیق و حاجی بابا روی کرسی دکتر مصدق! - حسن زارع
- ۵۰۵ از مجله توفیق که یکی از بهترین مجلات است ... - دکتر محمدمصدق
- ۵۰۸ **چهل سال پس از توفیق: «آتشی که نمیرد»**
- ۵۰۹ توفیق: وجدان بیدار دوره جوانی جامعه ما - میرصلاح‌الدین امیر هوشنگ اردلان
- ۵۰۹ مدرسه‌ای به نام توفیق - دکتر محمد عاصمی
- ۵۰۹ به راستی جایش خالی است - دکتر جلیل دوستخواه
- ۵۱۰ نام توفیق هم‌چنان زبانزد مردم - دکتر کاظم علمداری
- ۵۱۰ «ریاضت‌کشان توفیق» - دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی
- ۵۱۱ دانشگاه توفیق - حسین جعفری
- ۵۱۱ کلاس تعلیم کاریکاتور و طنزنویسی - دکتر ناصر طهماسبی
- ۵۱۱ توفیق، مجله بسیار محبوب - عمران صلاحی
- ۵۱۲ این روزنامه طنز را به مردم ایران شناساند - مرتضی احمدی
- ۵۱۲ روزنامه مورد علاقه مردم - سیمین بهبهانی
- ۵۱۲ «توفیق» بوی وطن می‌داد - نوری
- ۵۱۲ توفیق: همیشه زنده - دکتر ناصر انقطاع
- ۵۱۳ طنز شکربار - مهندس منوچهر برومند
- ۵۱۳ عبید زاکانی روزنامه توفیق را می‌نوشت!... - محمدابراهیم جعفری
- ۵۱۴ طنزی اثرگذار - دکتر بیژن جهانگیری
- ۵۱۴ طنزی لطیف و شیرین - عزت‌الله انتظامی
- ۵۱۴ نقش توفیق در حیات اجتماعی و سیاسی ایران - دکتر علیرضا زرین
- ۵۱۴ حق توفیق بر گردن طنز سیاسی ایران - دکتر صدرالدین الهی
- ۵۱۵ روزنامه فکاهی توفیق: تنها روزنامه جدی ایران! - دکتر حسین فاضل
- ۵۱۵ بهانه توفیق! - هوشمند عقیلی
- ۵۱۶ مردم سر «توفیق» می‌نازیدند - نوری
- ۵۱۶ جادویی وصف‌ناپذیر در سخنش، شرافت و صداقتی در ذاتش - دکتر عباس میلانی
- ۵۱۶ عاشقانی «به جان عاشق» - دکتر محمد عاصمی
- ۵۱۷ سه نسل، همزمان: خواننده «توفیق» - دکتر علیرضا زرین
- ۵۱۷ پناهگاه، پشتوانه، مدرسه و مشوق بسیار خوب نویسندگانش - دکتر علیرضا زرین
- ۵۱۷ مثل هلو - دکتر حسن خواجه‌نوری
- ۵۱۷ در انتظار اتوبوسی که از تهران «توفیق» را می‌آورد - دکتر حسن شهری
- ۵۱۸ نفوذ «طنز توفیقی» - دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی
- ۵۱۸ روش در توفیق - بیژن اسدی‌پور
- ۵۱۸ دوره سوم توفیق: پرآوازه‌ترین دوران آن - منوچهر احترامی
- ۵۱۹ توفیق در ماندگاری است که توفیق می‌شود - بابک مفیدی
- ۵۲۰ یکی از محبوب‌ترین نشریات - دکتر عباس میلانی
- ۵۲۰ با وجود تمام محدودیت‌ها و سانسور - دکتر عبدالمجید مجیدی

- ۵۲۰ توفیق در موقعیتی استثنایی - پرویز راجی
- ۵۲۰ یادش به خیر!... - غلامحسین بیکزاده
- ۵۲۰ به قول روزنامه توفیق!.. - گزارش محرمانه ساواک
- ۵۲۱ لقب جناب اشرف! - محمدعلی سفری
- ۵۲۱ طنزسیاسی / اجتماعی به غایت پُردرایت - دکتر عباس میلانی
- ۵۲۱ نخستین مطلب غیردرسی - دکتر احمد مصباح
- ۵۲۱ دلیری سخن گفتن - دکتر ناصر انقطاع
- ۵۲۱ جانشینان توفیق! - دکتر علی بهزادی
- ۵۲۲ هنر وقتی شرف انسان را پاسدار نباشد... - محمد نوری
- ۵۲۲ «توفیق» نمونه بارز توانایی طنز - دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
- ۵۲۲ نظمی که خنده را برنتابد شایسته بقا و دوام نیست - دکتر ناصر پاکدامن
- ۵۲۴ **هرگز نمیرد!**
- ۵۲۴ توفیق تو «قیف» - روزنامه جامعه
- ۵۲۴ تاوان شکستن را خودش باید بدهد! - فصلنامه ره‌آورد
- ۵۲۴ موضوع کاریکاتور توفیق در خطبه نماز جمعه - دکتر محمود عنایت
- ۵۲۵ شعر توفیق: شعار برنامه «نقد خنده» تلویزیون جمهوری اسلامی
- ۵۲۵ استناد «روزنامه سلام» به «روزنامه توفیق»
- ۵۲۵ در انتقاد از سیاست امریکا: استناد به روزنامه توفیق - روزنامه همشهری
- ۵۲۵ کاریکاتور ۷۱ سال پیش توفیق - روزنامه مشارکت
- ۵۲۷ شعر «توفیق» شعار برنامه «صبح جمعه» رادیوی جمهوری اسلامی
- ۵۲۹ **بخش نهم: با دیگران چه می‌کنند؟... و با «توفیق» چه کردند!**
- ۵۲۹ طنزپردازان در جهان سرمایه‌داری
- ۵۳۵ مطبوعات طنزآمیز در دنیای کمونیستی
- ۵۳۶ ...و اما در «جهان سوم»
- ۵۴۳ ورشکستگان خندان!..
- ۵۴۴ وضع اسف‌انگیز مطبوعات، پس از «توفیق»
- ۵۴۹ چند نکته دیگر
- ۵۵۰ رأی دیوان عالی کشور به نفع توفیق
- ۵۵۴ شاه گفت: «توفیق اشتباه بود!»
- ۵۵۷ منابع و مآخذ



پیشگفتار

تقدیم به طنزنویسان بی دفاع جهان سوم

«گلادیاتور»های دوپاره استخوانی که بدون سپر و شمشیر جلوی «شیران گرسنه سانسورچی» انداخته شده‌اند و سلاحشان فقط «قلم شکسته» و «زبان بسته»شان است، ولی بسته بودن زبانشان را چنان ماهرانه و استادانه با حرکات و سکناات سر و گردن و چشم و ابرو و دست و پاشان جبران می‌کنند که تنها ایماء و اشاره‌شان از هزار زبان گویا فصیح‌تر و شیرین‌تر و گویاتر است. این زبان‌بریدگان بی‌پناه دست از جان شسته، در وسط میدان تنها کاری که از دستشان برمی‌آید خندیدن و شیشکی بستن است برای شیر و شیربان! ... و این نبرد نابرابر و مضحک موجب خنده و تفریح «مقامات» است و مردم ... و عجب اینکه این «گلادیاتور»های یک‌لقبای قلم‌شکسته، در بحبوحه «کارزار» - که «کار»شان واقعاً هم «زار» است - تنها دلخوشی‌شان این است که مردمشان را با این نبردشان می‌خندانند، ترسشان را می‌ریزند، و هشیار و آگاهشان می‌کنند. طنزنویسان جهان سوم در حکومت‌هایی سخن حق می‌گویند که به قول «مولانا»:

«چونکه بی تمییزبان‌مان سرورند

صاحب خر را به جای خر برند!»

و در کشورهایی که به قول «امیر خسرو دهلوی»:

«بر پر هنر است جور و بیداد»

طنزنویسان نترس و بی‌پروای مردمی و مردم‌گرای شرقی، نه آنها که دلقکان درباری هستند و هنرمندان حکومتی.

طنزنویسانی که نمی‌گویند:

«کی توان حق گفت جز زیر لحاف

با چو تو خشم‌آور آتش‌سجاف»

طنزنویسانی که «با خشم آوران آتش سجاف» در زیر لحاف و یا از زیر لحاف شوخی نمی‌کنند، بر سر مناره‌ها و گلدسته‌ها کوس رسوائی‌شان را بر «دُهَلِ طنز» می‌کوبند و بی‌پروا دست‌شان می‌اندازند. طنزنویسانی که «احوال زمان‌شان»، «کارشان» و «دنیاشان» مصداق این مصرع رندِ بذله‌گوی شیراز است: «صعب‌روزی، بوالعجب‌کاری، پریشان‌عالمی»^۱

طنزنویسانی که برای امید دادن، روحیه بخشیدن و شاد کردن مردم نومیدِ روحیه‌باخته غمزده وطن‌شان همچو جام؛ با دل خونین، لب خندان می‌آورند.^۲ طنزنویسانی که نمی‌گویند «کی شعر تر انگیزد، خاطر که حزین باشد»^۳. طنزنویسانی که غیرممکن را ممکن می‌سازند و با «خاطر حزین» «شعر تر» می‌گویند.

طنزنویسانی که جز حق نمی‌اندیشند، جز حق نمی‌گویند و جز با ناحق نمی‌ستیزند.

«جای حق باشد دل و جز دل نباشد جای حق

پس ببايد خانه را از غير حق پرداختن»^۴

و این است زبانِ دل‌هزاران هزار خوانندهٔ مطبوعات طنزآمیز جهان خطاب به طنزنویسان و طنزسرایان و طنزنگاران جهان:

«نفسی بیا و بنشین، سخنی بگو و بشنو

که قیامت است چندان؛ سخن از دهان خندان»^۵

به‌ویژه اگر این «دهان خندان» «سخنِ حق» بگوید و «از سر صدق» بگوید، که سعدی گفت:

«یک نصیحت ز سر صدق، جهانی ارزد».



(۱) حافظ

(۲) «با دل خونین، لب خندان بیاور همچو جام»، حافظ

(۳) همان

(۴) مولانا - دیوان شمس

(۵) سعدی

... و خدا شوخی را آفرید

«حقیقت» روزی خواست خانواده‌ای تشکیل دهد.
 این بود که «عقل سلیم» را به وجود آورد.
 «عقل سلیم» نیز «نکته‌سنجی» را آفرید.
 «نکته‌سنجی» با زنی از نزدیکان به نام «شادی» وصلت کرد.
 و از این وصلت فرخنده پسری به نام «شوخی» قدم به عرصه
 وجود نهاد.
 پس «شوخی» جوان‌ترین فرد این خانواده شهیر است.
 گاهی او را با رفتاری پروقار و پرطمطراق می‌بینیم،
 زمانی می‌بینیم طریق عصیان و عناد در پیش گرفته و با
 افراط و تخطی عرض وجود می‌کند،
 زمانی مثل یک تقلیدچی معرکه‌گیر مسخره و جلف،
 و زمانی چون یک داور واقعی؛ صالح و جدی و محکم.
 اما این پسر نژاده، خلق و خوی خود را بیشتر از مادرش
 گرفته‌است:
 هرگز خندانند و شاد کردن اطرافیان و مصاحبانش را فرو
 نمی‌گذارد.

ادیسون^۱

گروزس (پادشاه لیدیا):
«ای سولون، یا باید از نزدیکی با
پادشاهان بهره‌یزی یا در حضورشان
خوش‌آمدگو باشی.»

سولون حکیم (موسس دموکراسی
آتن):
«بر عکس یا نباید نزدیک شاهان
شد یا باید حقیقت را بیان کرد و
دلالتشان نمود.»

بنام خدای بزرگوار و مهربان
توفیق
۱۳۴۱

چگونه



تربیت

چون مرغ است بشیرین زبانی حکایت سرگرم آن مان کردانی

شد؟

پیش گفتار:

سخنرانی نگارنده در جشن هشتاد و پنجمین
سالروز انتشار نخستین شماره^۱ توفیق و
پنجاهمین سالگرد دوره^۲ سوم توفیق

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به «طنز» ثبت است در جریده «توفیق» نام ما

پرسروصدای توفیق که ما منتشر کردیم سخن
نخواهم گفت.

اکنون می‌خواهم از دوره سوم توفیق که از نوروز
۱۳۳۷ ما برادران توفیق درآوردیم سخن بگویم:

نخست برایتان بگویم که در آن فضای
به‌شدت بسته پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
— آن هم پس از چهار بار غارت و آتش زدن
دفتر توفیق — چرا و چطور، پس از چهار سال
و نیم، دوباره به فکر این دیوانگی افتادیم؟...

ندانم که عشق است این یا جنون
که در کار گشته مرا رهنمون

«توفیق» سه دوره انتشار مختلف
داشت. در سخنرانی قبلی‌ام در دانشگاه «یو.
سی. ال. ای» فقط از دوره اول و دوم روزنامه
توفیق سخن گفتم و گفتم از آخرین دوره

* این نخستین سر کلیشه روزنامه توفیق در ۹۵ سال پیش
است. عدد ۱۳۴۱ تاریخ قمری نخستین سال انتشار توفیق
(برابر ۱۳۰۲ شمسی) است.

(۱) ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۲ — ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۷. (متن کامل
بازنویسی شده سخنرانی که به علت ضیق وقت خلاصه
شده بود.)

می‌شود کرد. می‌شود به مردم روحیه‌باخته، روحیه داد. می‌شود به ریش دنیا و آنچه در آن هست خندید. می‌شود لاقل با شوخی و گوشه و کنایه و در لفاف، متلک گفت و داد دل خود و مردم را از کهتر و مهتر ستاند.

می‌شود:

اگر هنرش را داشته‌باشی.

و از آن مهم‌تر: اگر دلش را داشته‌باشی ...

و اگر حاضر باشی خطر کنی.

در آن صورت: می‌توان نه تنها به قول

پس از ۲۸ مرداد و شوکی که به همه و به‌خصوص به جوانان ایران وارد آمده‌بود، همه نومیست! ... و سیاست را بوسیده‌بودند و کنار گذاشته‌بودند. حتی نویسندگان سیاسی مبارزی نوشته‌بودند: «ما را دیگر با سیاست کاری نیست!»

اما ما بدان باور نداشتیم و معتقد بودیم در هر زمانی — حتی در بدترین زمان — کارهایی



- مدیر مسئول سابق توفیق در روزنامه شما چه سمتی دارد؟

- هیچ.

- حتماً؟..

- حتماً.

راست هم می‌گفتم. او خیالش راحت شد. ولی نمی‌دانست که تمام آن کاریکاتورها را حسن و من کشیده بودیم، و تمام آن اشعار و مقالات را حسین و من و چند نفر دیگر نوشته بودیم. رژیم، پس از ۲۸ مرداد هرگز اجازه انتشار مجدد روزنامه توفیق را نمی‌داد. تیمسار رئیس حکومت نظامی گفته بود:

- اسمش «توفیق» نباشد ها!..

- ابدأ.

- پس اسمش چیست؟..

- «فکاهی».

- فکاهی که صفتش است.

- مال ما هم «اسم» اش است، هم

«صفت» اش؟!

وقتی او خیالش از این هم راحت شد که اسم روزنامه ما «توفیق» نیست، اجازه انتشار روزنامه‌های به نام «فکاهی» صادر شد ... ولی ما برادران توفیق، روزنامه با نام «فکاهی» را که منتشر کردیم آگهی کردیم:

«روزنامه فکاهی برادران توفیق منتشر شد»!

باز هم خلاف نگفته بودیم!..

و خوانندگانمان که دیدند از صفحه اول الی صفحه آخر، تمام کاریکاتورها امضای حسن توفیق و عباس توفیق را دارد، و تمام مقالات و اشعار امضاهای مستعار حسین توفیق و عباس توفیق و چند نفر دیگر از توفیقیون^۱

(۱) «تفکری پرچانه»: محمدصادق تفکری، «رفیق الشعرا»: قاسم رفقا، «زارع الشعرا»: حسن زارع، «خروس لاری»: ابوالقاسم حالت، «ک. ف. ارادتمند»: کریم فکور، «شبکور»: اسدالله شهریاری.

«مولانا» «در زیر لحاف حق گفت»، بلکه می‌شود «کاکاتوفیق» وار بر بالای گلدسته‌ها و مناره‌ها حق گفت ...

... و می‌شود باز خنده بر لبان مردم آورد. و دیدید که ما کردیم و شد.

اما فراموش نکنید که:

«آری شود، ولیک به خون جگر شود» ما چنان دیوانگانی را - با آنچنان کارمان، و در آنچنان زمانی - نه تنها دیگران مسخره می‌کردند، و حق داشتند، که خود نیز خود را مسخره می‌کردیم:

در کاریکاتور روی جلد نخستین شماره‌مان - که درست نیم قرن پیش در شب عید نوروز ۱۳۳۷ منتشر شد - کشیده بودیم «کاکاتوفیق» (که آن موقع جوان بود) در لباس حاجی فیروزها دارد بشکن می‌زند و می‌رقصد و می‌گوید:

«اینجا بشکنم، یار گله داره

اونجا بشکنم، یار گله داره!»

و «ممولی» میمون «کاکاتوفیق» می‌گوید: «این آدم بیچاره عجب حوصله داره!» با این کاریکاتور، ما خود و کار خود را مسخره کرده بودیم، ولی هم‌زمان، در آن جو سانسور، اعلام کرده بودیم که سانسور وجود دارد. و این در زمانی بود که تیمسار قلدر رئیس حکومت نظامی، هنگام موافقت با صدور امتیاز ما گفته بود:

- فکاهی باشه ها!..

و ما قبول کرده بودیم!.. اما آن کم‌سواد نمی‌دانست که فکاهی دو جور است: «فکاهی صرف» ... و «فکاهی سیاسی»!

در آخر دوره دوم انتشار، مدیر مسئول آن زمان توفیق را به علت چاپ کاریکاتورها و اشعار و مقالات در انتقاد از شاه، به زندان انداخته بودند و رژیم نگران همکاری او با ما بود. تیمسار رئیس حکومت نظامی هنگامی که استنطاق می‌کرد پرسیده بود:

بیش از یکصد نفر کاریکاتوریست و طنزنویس و طنزسرا و شاعر و نویسنده شد. با این کار، ما دارای بزرگترین هیأت تحریریه مطبوعات ایران شدیم.

این یکصد و اندی همکاران و شاگردانمان، در تمام شماره‌های مخصوص نوروز هر سالمان، نام و نام خانوادگی و عکس همه‌شان، در کنار نام و عکس خود ما — و گاه بزرگتر از عکس خود ما — چاپ می‌شد و با نام‌های مستعارشان هر ساله به خوانندگانمان معرفی می‌شدند.

اگر به عکس آن سال‌های همکارانمان نگاه کنید — به‌جز استثنائاتی — همه، جوان و حتی نوجوان‌اند. جوانانی در حدود ۲۰ — ۳۰ سال و گاه بسیار کم‌تر.

ناشرین دوره سوم توفیق نیز هنگام شروع به انتشار، سن‌های ۲۳ و ۲۸ و ۳۲ سال داشتند. جوان‌گرایی یکی از رمزهای توفیق «توفیق» بود.

بذری که توفیق یک بار در شصت و هشت سال پیش^۱، و باری دیگر در حدود نیم قرن پیش^۲ افشاند، گل‌ها و گیاهان و درختان برومند و کهنسالی گشتند که بیش از شصت سال آزرگار^۳ است فکاهی‌نویسان و طنزپردازان و هنرمندان صدها و صدها روزنامه و مجله و کتاب و رادیو و تلویزیون و تأثر و سینمای ایران هستند.

پس از چند سال روزنامه ما روزنامه‌های شد که از کودک ۹ ساله تا پیرمرد ۹۹ ساله، از بی‌سواد تا ادیب، از فقیر تا غنی، از کارگر تا کارخانه‌دار، از دانش‌آموز تا دانشجو تا استاد دانشگاه، از شیعه تا سنی تا کلیمی تا ارمنی تا زرتشتی، از مذهبی تا لامذهب، از پلیس تا

را دارد، آن‌چنان استقبالی از روزنامه ما کردند که نه تنها تمام سهمیه تهران شماره اول، در همان روز اول در تهران به فروش رفت، که «روزنامه‌فروش‌های سال‌ها نومید به هیجان آمده» به هیأت اجتماع، به دفتر روزنامه ما ریختند و ما را وادار کردند تمام بسته‌های سهمیه تمام شهرستان‌ها را هم که دست تنها و با چه زحمتی بسته بودیم، باز کنیم و برای فروش در تهران به آنها بدهیم و در آن ایام تعطیلات عید که همه جا بسته بود، با زحمت بسیار، برای شهرستان‌ها روزنامه‌مان را دوباره چاپ کنیم.

ما برای چاپ دوم تا صبح کنار ماشین چاپ می‌خوابیدیم و من به علت استنشاق پودر ماشین چاپ به سختی مسموم و بستری شدم. در نخستین شماره‌های روزنامه‌مان، کاریکاتوریست و شاعر و نویسنده خودمان بودیم و دو سه نفر از همکاران قدیمی‌مان. صحاف، بسته‌بند، آدرس‌نویس، تمبرچسبان، پادو، باربر و راننده هم خودمان بودیم و خانواده‌مان و خدمتکار منزلمان ... صبح تا شب، و شب تا صبح.

کاغذ از کاغذفروش نسبیه خریده بودیم، و گراور گراورساز، و چاپ چاپخانه‌چی پولش پس از فروش شماره اول پرداخت شد.

پس از مدتی، مأموران شدداد و غلاظ دولتی که دیدند اتفاقی که نباید بیفتد، افتاده و روزنامه توفیق که نباید درمی‌آمد، عملاً درآمده گفتند به جهنم این که درمی‌آید نامش توفیق باشد!

پس از سال‌ها ممارست خستگی‌ناپذیر، پس از سال‌ها دایر کردن کلاس آموزش کاریکاتور و کلاس آموزش فکاهی‌نویسی و طنزپردازی — و این یکی برای نخستین بار در دنیا — روزنامه ما که در ابتدای انتشار، خودمان بودیم و خودمان ... و پنج شش نفر همکار قدیمی‌مان، دارای

(۱) ۱۳۱۷ سالی که توفیق دوباره فکاهی شد.

(۲) ۱۳۳۷ شروع دوره سوم توفیق.

(۳) از ۱۳۲۰ که قلم آزاد شد.

ما از ملانصرالدینی هم ملانصرالدینی‌تر^۱ بود و آن اینکه: قیمت روزنامه ما پنج ریال بود. (ارزان‌ترین وسیله تفریح). روزنامه فروش یک ریالش را بابت حق الزحمه فروش برمی داشت و فقط چهار ریالش را به ما می داد.^۲ ولی ما یک ریال هم رویش می گذاشتیم و به خواننده‌هایی که روزنامه‌مان را پس می آوردند پنج ریال می دادیم.

حالا بگذریم که جدول روزنامه را حل کرده بودند و آبگوشت هم رویش ریخته بودند!... و همه این‌ها به این خاطر که فقیرترین طبقات نیز بتوانند روزنامه محبوبشان را بخوانند.

و اما : بی سواد چگونه روزنامه ما را می خواند :

در ابتدای دوره سوم، روزنامه ما ۸ صفحه داشت و قیمتش ۵ ریال بود. بعد از مدتی صفحه‌های آن را یک برابر و نیم کردیم و قیمتش را هم یک برابر و نیم یعنی ۷/۵ ریال. هنوز دو سه شماره نگذشته بود که صدای اعتراض برخی از خوانندگانمان در آمد. از جمله یکی از خوانندگانمان به نام حسن بذرافشان؛ کارگر کارخانه کازرونی اصفهان در نامه اعتراض آمیزی به ما نوشت:

«کاکاجون، مگه تو فکر می کنی ما کارگرها که خواننده روزنامه تو هستیم روی گنج قارون نشسته ایم؟... ما تا قبل از گران (?) شدن روزنامه تو، برای اینکه بتونیم روزنامه پنج زاری تو رو بخونیم، در کارخونه ده نفر جمع شده بودیم، هرکدوم دهشی گذاشته بودیم، می شد پنج زار و یک نسخه روزنامه تو رو می خریدیم تا در

ژاندارم تا نظامی، از سرباز تا ارتشبد، از وکیل تا سناتور، از پیشخدمت تا کارمند تا رئیس تا مدیرکل تا وزیر تا نخست وزیر ... و به معنای صددرد واقعی کلمه: «از شاه تا گدا» آن را می خواندند و به آن اعتقاد داشتند - و یا لاقلاً به درستی نوشته‌های آن باور داشتند.

لابد به من می گویند همه این‌ها را می پذیریم، ولی آخر آدم بی پول چگونه می توانست روزنامه شما را بخرد؟ ... و آدم بی سواد چه طور می توانست روزنامه شما را بخواند؟...
و اما جواب:

اول، جواب اینکه آدم بی پول چگونه می توانست روزنامه ما را بخرد:

ما از همان نخستین شماره، در روزنامه‌مان ابتکار جالبی به خرج دادیم: گرچه تنها تکیه‌گاه اقتصادی ما بهای تک‌فروشی روزنامه‌مان بود، ولی برخلاف تمام مطبوعات ایران و جهان، از فروش تک‌شماره‌های روزنامه‌مان مهم‌تر برایمان «هرچه بیشتر خوانده شدن توفیق» بود. لذا برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات جهان در بالای روزنامه‌مان نوشتیم:

«بعد از فروش پس گرفته می شود»

می دانید که روزنامه تنها مصرفش خوانده شدنش است و جنس «مصرف شده» را هیچ فروشنده‌ای پس نمی گیرد و - یادتان هم هست که در قدیم و شاید هنوز هم - در اغلب مغازه‌ها می نوشتند: «بعد از فروش پس گرفته نمی شود» و حتی اجناس مصرف نشده را پس نمی گرفتند. ولی ما به مردم گفتیم:

- حتی اگر پول ندارید می توانید

روزنامه ما را بخرید!... به این صورت که روزنامه ما را بخرید، بخوانید، و بعد برای ما پس بیاورید و تمام پولتان را پس بگیرید. در اینجا توجه داشته باشید که این کار

(۱) ملانصرالدین صنار می گرفت سگ اخته می کرد، سی

صنار می داد می رفت حموم!

(۲) ناگفته نماند که بابت توزیع روزنامه ما بین روزنامه فروش‌ها، هر هفته مبلغی نیز به «مرکز توزیع جراید» می دادیم.

و کارگران چاپخانه را که هنوز مانده بودند بپردازیم و تصفیۀ حساب کنیم.

حال آنکه در بسیاری از نشریات آن زمان — و شاید هم اکنون نیز — به محض توقیف نشریه، قطع و مدیر نشریه کمرش خم، گردش کج و دستش دراز می‌شد.

چیز دیگری برایتان بگویم:

ما برادران توفیق، حتی در دورانی که در ایران برای هر نوع سلیقه، حزبی وجود داشت، استقلال کامل خود را از همهٔ احزاب، گروه‌ها، دسته‌جات و جمعیت‌ها حفظ کردیم و هیچ‌کدام، داخل هیچ‌یک از آن‌ها نشدیم و حتی زمانی که عضویت در حزب واحد دولتی اجباری شد ترک وطن نمودیم.

این یکی دیگر از رموز موفقیت و توفیق ما بود که ما هیچ نقطهٔ ضعفی نداشتیم و ما را به هیچ گروهی نمی‌توانستند ببندند.

باز چیز دیگری بهتان بگویم:

یکی از بزرگ‌ترین قدرتهای ما این بود که ما می‌توانستیم «نخواهیم». امام محمد غزالی «بگذاریم و بگذریم». امام محمد غزالی معتقد بود «استقلال در بی‌نیازیت». حرف بزرگیست. اما من معتقدم بی‌نیازی این نیست که شما «داشته‌باشید»، چون هر قدر هم داشته‌باشید ممکن است باز هم بیشتر بخواهید.

بی‌نیازی آن است که شما بتوانید «نخواهید»... گرچه دارا یا ندار باشید.

... و شما همگی دید که ما، توفیق همراه با نوکری دولت را «نخواستیم» و «گذاشتیم» و گذشتیم» و عزت و سربلندی «توفیق» را صدچندان کردیم.

یک‌بار سر کلاس دانشگاه، یکی از دانشجویان ریزبین و بسیار دقیقم از من پرسید: «آیا توفیق در خدمت هدفتان

ساعت‌های ناهاری و استراحتمون من که باسوادشون هستیم براشون بخونم و اون‌ها بخندند. ولی کاکاجون، هیچ فکر کرده‌ای حالا که روزنامه‌تو هفت هزار و دهشی کرده‌ای ما کارگرهای بیچاره چیکار کنیم؟...

ولی کاکاجون فکر نکن که ما دیگه روزنامه‌تو نمی‌خونیم. ما رفته‌ایم پنج تا کارگر دیگر را هم جمع کرده‌ایم، اون‌ها هم هرکدوم هفته‌ای دهشی گذاشته‌اند جمعاً شده هفت هزار و دهشی و حال ما ۱۵ نفری روزنامه‌تو می‌خونیم».

حالا متوجه شدید بیسوادها چه طور روزنامهٔ ما را می‌خوانند؟...

در تمام دوران انتشار دورهٔ سوم توفیق (۱۳۵۰ — ۱۳۳۶) ما برادران توفیق نه تنها دیناری بابت سود و حتی بابت سرمایهٔ خود برنداشتیم، که هیچ‌کدام حتی دیناری بابت حقوق خود دریافت نکردیم. تمام درآمد توفیق صرف توسعه و بهبود مؤسسهٔ بزرگ مطبوعاتی توفیق می‌شد و از طرف دیگر چون از ابتدا می‌دانستیم در راه سنگلاخی که قدم گذاشته‌ایم پر از چاله و حتی چاه است، و چون می‌دانستیم با سانسورها و توقیف‌های متعدد و گاه بسیار طولانی — تا سرحد ورشکستگی — روبرو خواهیم‌شد، ما دارای یک «بودجهٔ زمان جنگ» بودیم و ذخیره‌ای برای ایام توقیف و حتی تعطیلی و جنگیدن علیه توقیف‌کنار می‌گذاشتیم.

همین «بودجهٔ زمان جنگ» و «ذخیرهٔ برای هزینه‌های ایام جنگ» بود که ما را کمک کرد درمقابل دولت سپر نیندازیم، مقاومت کنیم، «نه» بگوییم، و تا سال‌ها علیه توقیف ناجوانمردانهٔ توفیق و همهٔ نشریات دیگرمان بجنگیم، و علاوه بر آن بتوانیم تا آخرین روزها کلیهٔ هزینه‌ها، کلیهٔ بدهی‌ها و حقوق کلیهٔ همکاران تحریری و اداری مستمری‌بگیر توفیق

«زبان بریده به کنجی نشستۀ صَمِّ بَکَمْ^۲»، برای مردم خاموش ساکت بی عمل بَری از هرگونه مبارزۀ سیاسی و اجتماعی، برای مردم زیر بار زور رفته، دیدن کس دیگری که زیر بار زور نمی‌رود، بدیهی بود که تحسین برانگیز باشد، و باز هم این بدیهی بود که شجاعت توفیق در ابراز عقیده، برایشان باورنکردنی باشد:

در طبقۀ دوم شماره ۱۲۸ خیابان استانبول، دفتر توفیق و دفتر «شرکت یاد» مهندس بازرگان روبه‌روی هم بود و گاه من و او در راهرو به هم برمی‌خوردیم. موقعی که توفیق هنوز منتشر می‌شد یک روز مهندس بازرگان باز مرا دید و با صدای آهسته و به صورت محرمانه و «در گوشی» به من گفت:

– آقای دکتر توفیق، شما این چیزها را می‌نویسید، کاریتان نمی‌کنند؟...

گفتم: آقای مهندس بازرگان، چرا یواش حرف می‌زنید؟ ... کار ما علنی است.

باز با صدای آهسته گفت: نه؟ ... کاریتان نمی‌کنند؟...

گفتم: آقای مهندس بازرگان، اگر مقصودتان کشتن ماست، می‌بینید که زنده‌ایم. اگر مقصودتان زندانی کردن ماست، می‌بینید که آزادیم ... ولی تا دلتان بخواهد دعوا و سانسور و توقیف!

و او می‌خندید و می‌رفت دفترش. اما حقیقت دیگری را برایتان بگویم که هنوز هم پس از این سالیان دراز برای خود من تعجب‌آور است: در تمام دنیا و از جمله در خود کشور ما مردم دارای علایق و عقاید فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی بسیار مختلف هستند. عده‌ای تندرو، عده‌ای کندرو، عده‌ای میانه‌رو، عده‌ای مذهبی، عده‌ای غیرمذهبی،

است؟ ... یا هدف‌تان در خدمت توفیق؟» ... به او گفتم: «همان‌طور که می‌دانید توفیق برای ما بسیار عزیز است ولی از آن گرامی‌تر برای ما هدف‌مان است. در نتیجه بدیهی است که توفیق در خدمت هدف‌مان است.» باز پرسید: «فکاهیات و طنز در خدمت توفیق است؟ ... یا توفیق در خدمت فکاهیات و طنز؟» گفتم: «هر دو در خدمت هم، و هر دو در خدمت «آگاهی» و «بهروزی» مردم وطن‌مان.»

در توفیق، فکاهیات و طنز کاربرد دیگری هم داشت: علاقه‌مند کردن مردمی که به روزنامه خواندن و سیاست و سرنوشتشان به کلی بی‌علاقه شده بودند و دنیا را آب می‌برد و ایشان را خواب. کاربرد دیگر آن «بیداری» بود. بیدار کردن ملتی خفته و گشودن چشم‌هاشان و آشنا کردنشان با حقوق‌شان.

باز چیز دیگری بهتان بگویم:

هیچ فکر کرده‌اید اگر به یک لال «زبان» بدهید چه قدر خوشحال می‌شود؟...

«توفیق» در مورد مردم ترسیده روحیه‌باخته زبان در کام کشیده همین کار را کرد: زبانشان شد. زبان شجاع فصیح شیرینشان ... و حرف دلشان را زد. حرفی که نوک زبانشان بود اما جرأت ابرازش را نداشتند.

«بر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود»^۱

«توفیق» حرف دل مردمی را زد که دولت جلوی دهانشان را گرفته بود. صریح بهشان دروغ می‌گفت. توی چشمشان هم نگاه می‌کرد ... و مردم نمی‌توانستند نطق بکشند و داشتند خفه می‌شدند. در بین مطبوعات هم هیچ پشتیبانی نداشتند و یگه و تنها مانده بودند. «توفیق» خود را به آب و آتش زد. این یخ‌ها را شکست. این جای خالی را پر کرد، و پشتیبان مردم و حقوق مردم شد. برای مردم

(۲) سعدی، گلستان، باب آداب صحبت، البته سعدی می‌گوید:

«زبان بریده به کنجی نشستۀ صَمِّ بَکَمْ

به از کسی که زبانش نباشد اندر حکم».

(۱) اصل شعر از حافظ است به این صورت:

«بر زبان بود تو را آنچه مرا در دل بود»

هدف توفیق «هنر برای هنر» و هنرنمایی و خلق آثار ادبی و هنری نبود. در توفیق، همه هنرها در خدمت نشر حقایق و روشن کردن افکار عمومی و آگاهی دادن به مردم بود. در توفیق، همه هنرهای نظم، نثر و کاریکاتور در این راه به کار برده می‌شد ... و هنر بزرگتر توفیق: دائماً یافتن گریزگاه‌هایی جدید برای فرار از سانسور بود.

به قول «راسکین»، «ارزش یک اثر هنری را زیبایی احساسی که در آن بیان می‌شود تعیین می‌کند» و به قول خسرو گل‌سرخ «ارزش کار هنرمند در میان مردم تعیین می‌شود ... آن‌کس تشخص هنری دارد که هنرش رابطه وسیع‌تری با مردم داشته‌باشد».

در دوران‌های خفقان، «خودسانسوری» بلایی بسیار بدتر از «سانسور» بر سر نویسنده و هنرمند می‌آورد. «خودسانسوری» همچون «شمشیر داموکلس» دائم بالای سر ذهن نویسنده در حرکت است و او را قبل از سانسور شدن، «اخته» و «ابتر» می‌کند و اثر خنثایش را، دست‌بسته تحویل «سانسورچی» می‌دهد. در این حالت، نویسنده تبدیل به «سانسورچی‌خود» می‌شود و در نتیجه: زحمت سانسورچی کم‌تر از نصف می‌گردد.

«خودسانسوری» یک «سانسورچی با حضور دائمی» در ذهن نویسنده می‌کارد و می‌گمارد.

نویسنده معروف «هوشنگ محمود» در مصاحبه‌ای درباره سانسور در کشورهای دیکتاتوری گفته‌بود: «اشتباهی که دیکتاتورها می‌کنند در همین رفتار است که با اندیشه‌وران و هنرمندان دارند. نمی‌خواهند یا نمی‌توانند بفهمند که این [نویسندگان و] هنرمندان اند که تاریخ را رقم می‌زنند، نه آنها!

منتهی این تاریخ را گاه [نویسندگان و] هنرمندان به راحتی و آسودگی می‌نویسند، و

عده‌ای ضد مذهبی، عده‌ای دست‌چپی، عده‌ای دست‌راستی و و ... و هریک از این گروه‌ها فقط نشریات طرفدار عقایدشان را می‌خوانند و نوشته‌های نشریات دیگر را قبول ندارند.

شما در دنیا هیچ نشریه‌ای را نمی‌شناسید که در کشوری هر هفته در چندین صفحه منتشر شود. در هر صفحه آن اقلاً ده تا مطلب راجع به تمام اخبار و وقایع و مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن کشور و بسیاری از دیگر کشورهای جهان چاپ و درباره تمام آنها اظهار نظر شود، و آن وقت تمام مردم آن کشور، تمام نظریات و تمام نوشته‌های آن نشریه را قبول داشته‌باشند ...

... و حتی سانسورچی آن نشریه هنگامی که روی تعدادی از آنها ضربدر قرمز می‌کشد بگوید:

– راست می‌گی، ولی این‌ها رو همیشه نوشت! این غیرممکن و باورنکردنی است.

ولی همه شما شاهد بودید و دیدید که ما غیرممکن را ممکن کردیم.

علاوه بر آن، در تمام دنیا هریک از گروه‌های سنی، جنسیتی، قومی، مذهبی، تحصیلی و غیره نشریاتی که مخصوص آنها نوشته می‌شود را می‌خوانند - و شما در دنیا نشریه‌ای را نمی‌شناسید که پیر و جوان، زن و مرد، فارس و کرد و ترک و لر، مسلمان و زرتشتی و کلیمی و ارمنی، دانش‌آموز و دانشجو و استاد ... همه آن را بخوانند، و همه از آن لذت ببرند.

دکتر غلامحسین صدیقی صاحب نخستین کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران به من می‌گفت:

– «توفیق را من می‌خوانم و لذت می‌برم. «رضا» رانده‌ام هم می‌خواند و لذت می‌برد! ... و جالب اینکه گاه او از آن چیزهایی بیشتر از من می‌فهمد و برای من تعریف می‌کند!»
غیرممکن را ممکن کردن یعنی همین.

«سین جیم» و استنطاق، با آزادی کامل در توفیق می‌سرودند و می‌کشیدند و می‌نوشتند.^۲ «مسائل واقعی عصر را به‌درستی درک کردن»^۳، «آمیختن سمقونیای تلخ نصیحت به شهد ظرافت»^۴، با خنده به قلب دشمن حمله بردن، ولی هیچ‌گاه جانب انصاف را رها نکردن، با نیشخند و نوشخند پرده‌های نیرنگ و فریب و مکر و افسون را دریدن^۵، نماینده نبوغ طنز ایرانی بودن^۶، چشم و وجدان بیدار جامعه بودن^۷، مونس و غم‌خوار و دلداری‌دهنده روزان و شبان مردم «ترس محتسب خورده»^۸ بودن، قهقهه در سکوت محض بودن، پنجره‌ای؛ گرچه کوچک، بر جهان بینش و خرد و آگاهی بودن، روزنامه‌های کوچک ولی با ممانعت بودن، به مصلحت مردم فکر کردن و به فکر مصلحت خود نبودن، درداشنا بودن، مردمی بودن، خریدنی نبودن^۹، ماورای امکانات زمانی و مکانی کار کردن^{۱۰}، و «نیم قرن گفتن و جز



گاه با اشک و خون ...»^۱

در مطبوعات آن زمان — حتی در روزنامه‌های پر قدرتی مانند اطلاعات که مدیرانشان علاوه بر وابستگی، از مصونیت آهنین برخوردار بودند — به محض اینکه از طرف مقامات کوچکترین ایرادی به هر مقاله‌ای گرفته می‌شد فوراً نویسنده را معرفی می‌کردند و او را دم چک ساواک و شهربانی می‌فرستادند. چنین نویسنده‌هایی بدیهی بود که حتی جرأت فکر کردن به کوچکترین انتقادی را به مخیله‌شان راه ندهند، چه رسد به نوشتن آن. اما ما در روزنامه توفیق همیشه سینه خودمان سپر بود و هیچ‌گاه هیچ همکاری را به عنوان مسئول به وزارت اطلاعات و شهربانی و ساواک و غیره معرفی نمی‌کردیم. در نتیجه نویسندگان و شعرا و کاریکاتوریست‌های توفیق، آسوده خاطر و فارغ‌بال از هرگونه مسئولیت و

۲) ر.ک.: چرا توفیق را توقیف کردند (کتاب دیگر نگارنده)، بخش اول، دوره سوم توفیق، مسئولیت نویسنده در قانون اساسی، در مطبوعات آن زمان، و در توفیق.

۳) استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟

۴) استاد دکتر محمدجعفر محجوب، نقل به مضمون، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟

۵) همان.

۶) استاد مسعود فرزاد، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟

۷) میر صلاح‌الدین امیرهوشنگ اردلان، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟

۸) این اصطلاح از حافظ است.

۹) آیت‌الله صدر بلاغی، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟

۱۰) استاد پژمان بختیاری، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟

۱) هوشنگ محمود، گفتگو با عباس معروفی، کیهان لندن،

از مردم نگفتن»^۱ ... اینها بود رموز موفقیت «توفیق».

اینچنین بود که «توفیق» ماندگار شد، حتی تا به امروز؛ ده‌ها سال پس از توقیف و تعطیل ناجوانمردانه‌اش. سخنی کز دل برآمده بود، لاجرم بر دل‌ها نشست، در قلب جامعه رسوخ کرد و «توفیق» محبوب پیر و جوان گشت...
... و اینچنین بود که توفیق، توفیق شد.

در این مجلس لازم می‌دانم که از همسر عزیزم «فری توفیق» که سال‌ها رئیس‌دفتر توفیق بود — و این مجلس بزرگداشت را او و فرزندان عزیزم مریم توفیق، عاطفه توفیق و دکتر عباسه توفیق برپا کرده‌اند — تجلیل و تشکر کنم.

تجلیل بیشتری بکنم از مادری که همه ما برادران توفیق در دامان شریف پرمهر و محبت و انسانیت او، با قصه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و شوخی‌ها و شیرین‌زبانی‌ها و خوش‌صحبتی‌ها و نکته‌سنجی‌های او بزرگ شدیم و بالیدیم ... و جا دارد که به او ببالیم. در سخنرانی قبلی‌ام در دانشگاه «یوسی.ال.ای» گفتم اکنون بزرگ‌خاندان توفیق مادر بسیار عزیز و

گرامی‌مان‌اند که در این مجلس حضور دارند. ولی امشب بسیار متأسفام که مادر عزیزمان — برخلاف مراسم قبلی در دانشگاه «یوسی.ال.ای» — نه تنها در این مجلس نیستند، که در این دنیا نیستند.

در این مجلس جای بسیاری از همکاران، دوستان و بستگان خالی است. ولی جای پسر بسیار بسیار عزیز پرافتخار ناکامم؛ «عبدالله» بیش از همه خالی است.

در طول عمر هر پسری بی‌پدر شود

هرگز مباد آنکه پدر بی‌پسر شود

در سخنرانی قبلی‌ام از نخستین و دومین ناشر توفیق تجلیل کردم و اکنون تجلیلی شایان بکنم از برادران خودم که در تمام دوران انتشار روزنامه توفیق و در تمام دوران توقیف و مبارزه علیه توقیف غیرقانونی توفیق، آنها نیز نهایت شرف را به خرج دادند.

ما با افتخار و سربلندی دوره سوم روزنامه توفیق را منتشر کردیم، و با افتخار و سربلندی بیشتر، برخلاف قانون و بسیار ظالمانه، توقیف و تعطیل شدیم ولی تسلیم نگشتیم.

افتخار می‌کنیم که کمرمان شکست، اما هرگز درمقابل هیچ مقامی خم نشد.

(۱) دکتر علی شریعتی، کتاب حاضر، بخش هشتم، چه روزنامه‌ای را توقیف و تعطیل کردند؟
 (۲) سعدی، نقل به مضمون.

(۳) او دکتر حقوق و شاگرد اول دانشکده حقوق دانشگاه معروف «یو.اس.سی» آمریکا بود.

ارزش هر اثر هنری را محتوای آن تعیین می‌کند.^۱
گ. و. پلخائف

آنان که قلبی برای دوست داشتن، و چشمی برای دیدن دارند خوب می‌دانند که غریق نیازمند نجات است. عضله گرفتن هر کول، برای نمایش قدرت، به درد غریق نمی‌خورد.^۲

خسرو گلسرخی

روش توفیق

بلکه به توسعه و تعالی هر چه بیشتر آن پرداخت: در دورهٔ سوم، این شعار نیز بر تارک آن افزوده شد:

«توفیق روزنامه‌ایست ملی و مستقل که به هیچ حزب و دسته و جمعیتی بستگی ندارد.»
توفیق همیشه مستقل باقی ماند و تا آخرین شماره به این روش خود ادامه داد.

در دوران مبارزات ملی کردن نفت، توفیق از شعار دکتر مصدق: «ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور» و سیاست خارجی او قاطعانه حمایت کرد، اما در مورد سیاست داخلی از مصدق انتقادات فراوان نمود.

مهم‌ترین و ماندگارترین خدمت به هر کشور، آگاه کردن مردم آن کشور است. «آگاهی» مهم‌ترین نیاز ملت ایران بود، هست و خواهد بود. لذا در دورهٔ سوم، وظیفهٔ دیگر توفیق «نشر حقایق و روشن کردن افکار عمومی» شد.

اما در کشوری که سخن حق به جد نمی‌توان گفت، چه باید کرد؟...
آیا باید خاموش نشست؟...

خیر، باید راه دیگر جست؛ و آن جز زبان شوخی و طنز نبود و نیست.

و توفیق «حقایق» را صراحتاً در زمانی می‌نوشت که طبق نوشتهٔ رجال همان زمان: «شاه ... به طرز وحشتناکی از واقعیت‌ها دور

توفیق در ۹۰ سال پیش نخستین شماره‌اش را با این کلمات آغاز کرد:

«نامهٔ توفیق به استعانت حق و حقیقت و پشتیبانی عناصر صالح و پاک برای روشن کردن فکر طبقهٔ سوم و دفاع از حقوق آنان با مسلکی ثابت می‌رود که قدم در دایرهٔ مطبوعات بگذارد. چون حق تلخ است، لذا ما حقایق را در کلمات شیرین و بیان نمکین ادا خواهیم کرد...»^۳

از نخستین شماره، خشت اول این بنای کهن سال راست گذارده شد: به استعانت حق و حقیقت، برای مردم، به خاطر روشن کردن و آگاهی دادن به مردم، و در دفاع از مردم؛ تودهٔ مردم، محروم‌ترین و مظلوم‌ترینشان: طبقهٔ سه. با روش ثابت و نه عضو «حزب باد». و شوخی: وسیله؛ نه هدف. وسیلهٔ نشر حقایق و روشن کردن افکار عمومی - و بدیهی است:

خشت اول چون نهد معمار راست

تا ثریا می‌رود دیوار راست^۴

توفیق در سومین دورهٔ انتشار خود نه تنها به سنت‌های کهنسال توفیق وفادار ماند،

۱ هنر و زندگی اجتماعی، ص ۳۳.

۲ سیاست شعر، سیاست هنر، ص ۱.

۳ توفیق، سال اول، ش ۱، ص ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۲.

۴ اصل شعر چنین است: «خشت اول گر نهد معمار کج - تا ثریا می‌رود دیوار کج».